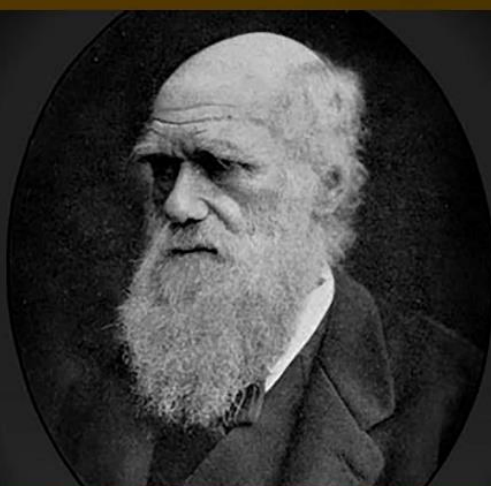


رد نظريه داروين

مؤلف: محمد قطب
مترجم: خداداد مطاعي پور

Charles



Darwin

نظريه تكامل يا فرگشت



سید قطب



مرکز نشر افکار و اندیشه های سید قطب و محمد قطب

www.ghotb.net

Email: ghotb.net@gmail.com

این مقاله، یکی از سرفصل‌های ارائه شده در کتاب

"پیرامون تطبیق شریعت"

می‌باشد.

آیا شریعتی که چهارده قرن پیش نازل شده صلاحیت دارد که بر واقعیت معاصر حکم نماید در حالی که زندگانی مردم بعد از انقلاب صنعتی شکل جدیدی به خود گرفته و علم پیشرفت کرده و روابط بشری به هم در آمیخته و چیزی که زمان نزول این شریعت موجود نبوده آنرا پیچیده کرده است؟

زمانیکه تطبیق شریعت در طول ده قرنی که بعد از نزول اسلام آمد به خاطر کندی تغییراتی که به حیات مردم شکل جدیدی داده بود و منحصر شدن آن در اموری که کم شباهت به شرایط نزول این شریعت نیست ممکن بوده است پس آیا کماکان تا همان درجه امکان تطبیق وجود دارد بعد از اینکه شرایط نخست محو و ناپدید گشت و بعد از آن شرایطی نو پیش آمد که تقریباً با قبل از خود بی ارتباط گشت؟!

برخی از مردم این چنین فکر می کنند...

و شاید هم همین از مهمترین مسائلی است که در ذهن روشنفکر غربی در برابر تطبیق شریعت مطرح می شود و بویژه زمانی که از طرف افراد غرق در پیروی از برداشت مادی گرایانه از تاریخ باشد همان که تفکر مارکسیستی آن را بنیان نهاده و همین که غرب «سرمایه داری» تا اندازه ی زیادی در آن سهیم می باشد.^۱

اینجا می خواهیم هردو جانب این امر را همزمان بررسی نمائیم: مسئله ی تکامل که پیوسته حیات را تغییر می دهد، و مسئله ی ثابت بودن شریعت آنگونه که چهارده قرن پیش نازل شده است.

حقیقت این تکامل چیست؟ آیا شامل تمام ساختار انسان و همه ی امور زندگانی اوست؟ یا اینکه در نفس انسانی و در واقعیت حیات بشری هم اموری ثابت و هم اموری دیگر یعنی متغیر وجود دارد؟ و بصورت مشخص، ثابت و متغیر چیست؟ آیا پیروزی در نهایت با امور ثابت است یا امور متغیر؟ یا با هردوی آنها باهم؟ و به چه شکل میان ثابت و متغیر سازگاری انجام می گیرد؟

این شریعت چگونه در زندگی مردم با ثابت و متغیر برخورد می نماید؟ و آیا این شریعت واقعا جامد و بی روح است تا آنجا که ظرفیت امور جدید در حیات مردم را ندارد، یا اینکه انعطافی در آن هست که قابلیت گنجایش امور جدید را به آن می دهد؟ و ضوابطی حاکم بر روند سازگاری بین ثابت و متغیر در امور حیات چیست؟

از اوایل قرن بیستم میلادی در غرب چیزی به وجود آمد که می توانیم آن را «نادانی تکامل» بنامیم. نظریه ی تکامل که داروین^۲ به آن فراخواند تکانی شدید در تمام زمینه های حیات اروپایی ایجاد کرد و این تاثیر تنها به دانش زیست شناسی منحصر نماند، دانشی که داروین تحقیقات خود را در چار چوب آن منحصر می نمود.

۱- در حقیقت بین تفکر "لیبرالی" که غرب سرمایه داری آن را پذیرفته و تفکر جدلی مادی گرایانه که دنیای کمونیستی در مورد مسئله ی تکامل ذاتی آن را پذیرفته است تفاوتی ریشه ای و عمیق وجود ندارد بلکه تنها تفاوت در مرتبه است نه در نوع.

۲- او دانشمند بریتانیایی چارلز داروین است که در زیست شناسی متخصص بود، و به نظریه ی تکامل (evolution) فراخواند و در مورد آن گفت که موجودات زنده پیوسته از موجود تک سلولی (که از نخستین موجودات زنده بر روی زمین است) به انسان تکامل می یابد، طوری که مراحل متعددی را پشت سر می گذارد از آن جمله، بی مهرگان، و بعد ماهیان و دوزیستان و پرندگان و پستانداران و میمونها و سپس میمون بزرگ که انسان است. با فرض وجود حلقه ای مفقود که آن انسان میمون است.

بدین گونه که این نظریه^۳ (هرچند زمینه‌ی پژوهش آنرا در چارچوب زیست‌شناسی منحصر نمایی) با القائات خطرناک خود که میدان وسیعی از فکر و اعتقاد را در برگرفت از این چارچوب فراتر رفت کما اینکه کسانی بودند که از این القائات بصورت کامل و هدفمند برای تخریب برخی از مفاهیم رایج و جایگزین کردن مفاهیمی دیگر به جای آن بهره گرفتند، القائاتی که به اهداف گروه معینی از مردم خدمت می‌نمود و به این ترتیب القائات این نظریه و تاثیرات آن تا میدان عقیده و همچنین سیاست و اقتصاد و اجتماع و اخلاق و هنر و فکر توسعه یافت .. درحالی که تمامی این موارد از میدانهای قانونگذاری و تشریع است.

از جمله چیزهایی که این نظریه (یا به دقیق‌تر این فرضیه‌ی علمی) بدان تصریح کرده بود این است که آفرینش به صورت خود به خودی انجام گرفته و اراده‌ی الهی در آن دخالتی نداشته است.^۴ و طبیعت تنها آفریننده است.^۵ و طبیعت هیچ مقصود و هدفی از آفرینش ندارد.^۶ و اینکه تکامل، به فشار شرایط مادی محیط بر موجود زنده بر می‌گردد و موجود زنده نه در آن هیچ دخالتی دارد و نه در برابر آن از خود دارای اراده‌ای است.^۷

تمام اینها (چنان که مشاهده نمودی) اموری فراتر از دایره‌ی زیست‌شناسی است اگرچه خود داروین جز در چارچوب زیست‌شناسی آنرا بکار نبرده است. بنابراین فرض نمودن آفرینش ذاتی و خود به خودی^۸، و فرض اینکه طبیعت توان آفرینش دارد و اینکه طبیعت کورکورانه و بدون حکمت و تدبیر و هدف عمل می‌کند، تمام اینها به عقیده آسیب می‌رساند و به شکلی اساسی با آن مخالفت و تعارض می‌نماید و علاوه بر آن، (این تفکر) حتما در درون انسانی که به آن ایمان دارد تاثیر می‌گذارد و مفاهیم و ارزشهای حیاتی را تغییر می‌دهد آنچنان که اخلاق و رفتار او را تغییر می‌دهد...

پس تفاوتی آشکار وجود دارد میان انسانی که ایمان دارد به اینکه خداوند **عَلَّامٌ** تنها کسی است که او را آفریده و او را برای هدفی مشخص خلق کرده و برنامه‌ای مشخص برای وی ترسیم نموده که او را برای تحقق آن هدف

۳- آنچنان که خواهد آمد این درحقیقت یک فرضیه‌ی علمی است که به مرتبه‌ی نظریه نرسیده است.

۴- داروین می‌گوید: تفسیر نمودن رشد و تکامل به دخالت اراده‌ی الهی به منزله‌ی وارد نمودن یک عنصر خارق العاده در یک وضعیت مکانیکی محض است:

This would be to introduce a supernatural element in a completely mechanical position

۵- داروین می‌گوید: "طبیعت همه چیز را می‌آفریند و قدرت آن بر آفرینش حد و مرزی ندارد".
Nature creates everything and there is no limit to its creativity

۶- می‌گوید: طبیعت کورکورانه و بی هدف و تصادفی عمل می‌کند. "Nature works haphazardly".

۷- برای تمام اینها به جاهای متعدد کتاب او "تکامل evolution" و کتاب دیگرش اصل انواع "origin of species" بنگر.

۸- ملاحظه می‌شود که داروین این فرضیه (غیر علمی) و همچنین سخن از طبیعت آفریننده و طبیعتی که کورکورانه عمل میکند را آورده اما هیچ دلیلی بر آن اقامه نکرده است. درحالی که تمام این فرضیه‌ها بخشی اساسی از این "نظریه" است! و با این وجود در میدان علمی انتشار یافته است انگار که حقیقت‌هایی ثابت است! از طرف دیگر مشاهده می‌شود که نظریات علمی جدیدی وجود دارند که این فرضیه‌ی داروینی را از اساس رد می‌کند.

یاری می‌رساند و در پایان از میزان تحقق آنچه او را به آنها امر نموده سؤال می‌نماید، و میان انسانی که ایمان دارد به اینکه طبیعت او را آفریده است و آفرینش وی تصادفی و بدون هدف است و برای او روش و برنامه‌ی مشخص حیات را ترسیم نکرده است و این طبیعت از تحقق هیچ چیزی از او سؤال نمی‌کند!!

﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ * أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ﴾^۹

«ما آسمانها و زمین و چیزهائی را که در بین آن دو تا است بیهوده نیافریده‌ایم. این، گمان کافران است (و انگاره‌ی اندیشه‌ی بیمار ایشان). وای بر کافران! به آتش دوزخ دچار می‌آیند * آیا (با حکمت و عدالت ما سازگار است) کسانی را که ایمان می‌آورند و کارهای شایسته انجام می‌دهند، همچون تباهکاران (و فساد پیشگان در زمین) بشمار آوریم؟ و یا این که پرهیزگاران را با بزهکاران برابر داریم؟».

﴿أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ﴾^{۱۰}

«آیا گمان برده‌اید که ما شما را بیهوده آفریده‌ایم و (حکمت و فلسفه‌ای در آفرینش شما نیست، این است که به فساد پرداخته‌اید؟ و چنین انگاشته‌اید که) به سوی ما (برای حساب و کتاب) برگردانده نمی‌شوید».

﴿قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾^{۱۱}

«بگو: آیا کسانی که می‌دانند با کسانی که نمی‌دانند، برابر و یکسانند؟!».

همانطور که فرض اینکه تکامل (بر فرض اثبات قطعی آن)^{۱۲} تنها با اعمال فشار شرایط مادی محیط بر موجود زنده انجام می‌پذیرد و خداوند ﷻ هیچ دخالتی در آن ندارد و آنچنان که موجود زنده (از جمله انسان) دخالتی در آن ندارد و در برابر آن هیچ اراده‌ای از خود ندارد، در این صورت نزد هرکسی که به تکامل ایمان دارد تصویر مشخصی شکل می‌گیرد طوری که ماده را در حس وی به خدا مبدل می‌سازد و انسان را بنده و برده‌ای برای ماده قرار می‌دهد که محکوم و تحت فرمان قوانین آنست و توانایی‌های از بند و اسارتش را ندارد و ارزشهای معنوی را در حیات او کاملاً بی‌ارزش قرار می‌دهد زیرا این ارزشها (اگر به آنها ایمان بیاورد) در حس او تنها بازتاب و حاصلی از اوضاع مادی بصورتی مستقیم یا غیر مستقیم می‌گردد.

این درحقیقت عین همان تاثیری است که داروینسم در فکر غرب باقی گذاشته است. چه با آگاهی مردم بوده باشد یا بدون آن!

از سوی دیگر این امر درواقع از طریق تاثیر فکر داروینی انجام نشد، فکری که به خودی خود نزد هرکس که به آن ایمان دارد کافیت تا در نفس او تغییری گسترده ایجاد نماید بلکه انگار که یهودیان (منتظران همیشگی فساد

۹- ص: ۲۷-۲۸

۱۰- مومنون: ۱۱۵

۱۱- زمر: ۹

۱۲- تمام دانشمندان تکامل را قبول ندارند و تمام آنهایی که آنرا قبول دارند با این موافق نیستند که بر همان ترتیبی انجام شده که داروین آن را فرض نموده است.

انگیزی)^{۱۳} در انتظار این بمب ویرانگر بودند که آن را به هر میدانی بکشاند تا بر اساس آن نظریه‌های «علمی» در اقتصاد و روانشناسی و جامعه‌شناسی و دیگر زمینه‌ها را پایه‌ریزی نمایند که تماماً مخالف اندیشه‌ی دینی و ارزشهای آن بود^{۱۴}، کما اینکه (به لطف تسلط خود بر انقلاب صنعتی)^{۱۵} به خاطر اجرای نقشه‌های خود در به بردگی گرفتن بشر (بعد از فساد انگیزی خود) جامعه‌ای بی‌دین و بدون اخلاق و سنتها ایجاد کردند تا خدمتگذارانی برای ملت برگزیده‌ی خداوند باشند.^{۱۶}

یهودیان (با تقدیر خداوند ﷺ) تسلط یافتند البته به استثنای حالت همیشگی آنها که خداوند ایشان را به آن تهدید نموده است:

﴿وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكَ لَيَبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ يَسُومُهُمْ سُوءَ الْعَذَابِ﴾^{۱۷}

«و (نیز به یاد یهودیان بیاور) آن گاه را که پروردگار تو (توسط پیغمبران به نیاکان ایشان گوشزد و) اعلام کرد که تا روز قیامت کسی را بر آنان چیره می‌گرداند که بدترین عذاب را به آنان می‌چشاند».

این استثنا تنها در کتاب خداوند ﷺ وارد شده برای حکمتی که خدا اراده می‌نماید:

﴿ضَرَبَتْ عَلَيْهِمُ الدَّلَّةُ أَيْنَ مَا تُقِفُوا إِلَّا بِحَبْلٍ مِنَ اللَّهِ وَ حَبْلٍ مِنَ النَّاسِ﴾^{۱۸}

«آنها هر کجا یافت شوند مهر ذلت بر آنان خورده است، مگر با ارتباط به خدا (و تجدید نظر در روش ناپسند خود) و (یا) با ارتباط به مردم (و وابستگی به این و آن)».

شاید تسلط یهودیان، مجازاتی برای بشریت به خاطر کفر خود و بالیدینش به کفر باشد:

۱۳- خداوند ﷺ در کلام خود آنها را چنین توصیف می‌نماید: **وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ** مائده: ۶۴. بنابراین خداوند تلاش برای فساد انگیزی را صفت و عادت همیشگی آنها قرار داده است.

۱۴- مانند نظریه‌ی مارکس در اقتصاد و نظریه‌ی فروید در روانشناسی و نظریه‌ی درکایم در جامعه‌شناسی و مکتب "پوچ‌گرایی" نزد سارتر و دیگر یهودیان که فراوانند.

۱۵- یهودیان از زمان ایجاد انقلاب صنعتی از طریق قرض‌دادن ربوی بر آن تسلط یافتند به گونه‌ای که آنها را بر جمع ثروتهای هنگفت و جمع طلا و دخالت دادن آن در پول کشورها قادر ساخت و همچنین آنها را قادر به تسلط بر رسانه‌های جهان ساخت، طوری که از طریق تمام اینها توانستند همزمان بر دو اردوگاه شرق و غرب حکم نموده و مسلط شوند، و در اقتصاد جهانی و افکار و رفتار و اخلاق مردم، و انتشار مذاهب ویرانگر فکری و پخش انواع مختلف "جنون" همانند جنون جنسی و جنون فوتبال و عشق و زینت و تجمل و سینما و رادیو و تلویزیون و ویدئو و... به دلخواه خود عمل نمایند.

۱۶- تلمود که نزد یهودیان قداستی فراتر از قداست تورات دارد می‌گوید: عوام خرابی هستند که خداوند آنها را آفریده تا ملت برگزیده‌ی خدا بر آنها سوار شوند. یهودیان به خوبی می‌دانند که تنها راه خر کردن انسان، فاسد نمودن عقیده و اخلاق اوست که بشر اینگونه می‌شود **كَأَنَّهُمْ هُم مُّسْتَفْرَقُونَ قَرْنٌ مِّنْ قَسْوَرَةٍ** گویی خرابی هستند که از شیر گریخته باشند.. (مدثر: ۵۰-۵۱). آنگونه که خداوند آنها را در کتاب عزیز خود توصیف نموده است، و اینگونه بر شیطان و دوستانش آسان می‌گردد که آنها را به هر کجا که بخواهند بکشاند.

۱۷- اعراف: ۱۶۷

۱۸- آل عمران: ۱۱۲

﴿قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَى أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيْعًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ﴾^{۱۹}

«بگو: خدا می تواند که عذاب بزرگی از بالای سرتان و یا از زیر پاهایتان بر شما بگمارد (و شما را دچار بلاهای آسمانی یا بلاهای زمینی همچون زلزله ها و آتشفشانها) و یا این که کار را بر شما به هم آمیزد (و در نتیجه حقیقت امر بر شما مشتبه شود) و دسته دسته و پراکنده گردید (و جنگها در میانتان برپا گرداند) و برخی از شما را به جان برخی دیگر اندازد و گرفتار همدیگر سازد».

و شاید هم مجازاتی تنها برای امت اسلام باشد به خاطر اینکه در به دوش کشیدن رسالتش برای خود و برای بشریت کوتاهی نموده است:

﴿وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَ يَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا﴾^{۲۰}

«و این چنین شما را ملت میانه روی قرار داده ایم (نه در دین افراط و غلوی می ورزید، و نه در آن تفریط و تعطیلی می شناسید. حق روح و حق جسم را مراعات می دارید و آمیزه ای از حیوان و فرشته اید) تا گواهانی بر مردم باشید و پیغمبر (نیز) بر شما گواه باشد».

اینجا در هر حالت فرصتی برای سخن از نقش یهودیان در انتشار داروینیسیم و قرارداد آن به عنوان منبعی برای فاسد کردن عقاید و افکار و رفتار نداریم بلکه تنها می خواهیم بر روی سخن گفتن از اندیشه ی تکامل و تاثیر آن در پراکندن شبهه ی امکان نداشتن تطبیق شریعت اسلامی نزد مسلمانانی تمرکز نماییم که بوسیله ی تهاجم فرهنگی فریب خورده و به خطا رفته اند.^{۲۱}

از میان دلایلی که منجر به این تکان شدیدی شد که اندیشه ی تکامل در حیات اروپاییان ایجاد کرد این بود که تفکر رایج کلیسا در اروپا در قرون وسطی^{۲۲} ثبات مطلق در همه چیز را تصور می نمود و به ثبات دائمی در هر چیزی فرا می خواند، و اندیشه ی تکامل کاملاً مخالف با این تفکر نمایان شد تا جایی که به نظر می رسید هیچ راهی برای اجتماع بین آندو وجود ندارد و چاره ای نیست از اینکه یکی از آندو جای خود را کاملاً به دیگری واگذار کند حال یا ثبات کامل در همه چیز و یا تکامل کامل در همه چیز، و راه سوی هم وجود ندارد!

از آنجا که نفوذ کلیسا (که از اندیشه ی ثبات پشتیبانی می نمود) از قرن شانزدهم میلادی به تدریج شروع به فروپاشی کرده بود، از همان زمانی که این جنبش (تکامل) براساس مخالفت با دین یا ضدیت با آن قیام کرد، و نفوذ علمی و سکولار (که دنباله رو اندیشه ی تکامل بود) داشت به صورت مداوم در حیات اروپا رشد می نمود، در این شرایط

۱۹- انعام: ۶۵

۲۰- بقره: ۱۴۵

۲۱- در صورت تمایل درمورد بیان نقش یهودیان در به فساد کشاندن اروپا، و مسئولیت امت مسلمان، و محدود بودن فاصله ای که این برهه ی استثنائی برای تسلط یهودیان در آن ادامه می یابد: بنگر به "مذاهب فکریه معاصره"، فصل "دور اليهودی فی إفساد اروپا".

۲۲- اروپا قرون وسطای خود را "قرون وسطای تاریک" می نامد و در این توصیف کاملاً بر حق می باشد ولی قرون وسطی تنها در اروپا تاریک بود، در حالی که این زمان از درخشان ترین دوران علم و شناخت و یقین در جهان اسلام بود و اروپا تاریکی قرون وسطای خود را به "دین" نسبت می دهد البته نسبت به دین تحریف شده ی خود در ست است نه نسبت به اصل دین، آنگونه که فریب خوردگان تهاجم فرهنگی معتقدند، زیرا "دین" در این دوره نسبت به مسلمانان منبع نور و روشنائی بوده است.

آنچه در گذر حوادث آشکار بوده اینست که اندیشه‌ی ثبات مطلق در همه چیز می‌بایست شکست خورده میدان را ترک نماید تا جای خود را به اندیشه‌ی تکامل مطلق در همه چیز بدهد حال یکسان است از چیزهایی باشد که عملاً تکامل را می‌پذیرفت یا غیر قابل تغییر بود!

شکی نیست که تفکر کلیسا کاملاً اشتباه نبود، هرچند که در بسیاری از امور هم بر حق نبود. صرف نظر از انحراف کلیسا در مسئله‌ی تثلیث و مسئله‌ی خدا شمردن عیسی (علیه السلام) و ادعای پسر دانستن وی برای خداوند (علیه السلام) اعتقاد ثبات در مسئله‌ی الوهیت، اعتقادی حقیقی و درست بود چرا که خداوند متعال همیشگی، زنده‌ی پایدار، از ازل بوده و تا ابد می‌ماند و ذات وی و اسماء و صفاتش تغییر نمی‌کند...

و اعتقاد ثبات در مسئله‌ی آفرینش هم اعتقادی واقعی و درست بود، بدین معنا که تنها خداوند (علیه السلام) خالق است و همه چیز از آفرینش اوست و او تنها چیره و مراقب آفریده‌ها است و تدبیرکننده‌ی مالکیت هر چیزی است. و اعتقاد به ثبات استقرار انسان در زمین نیز این چنین است، بدین معنا که خداوند تنها کسیست که او را آفریده و او را در زمین فرود آورده تا در آن زمانی مشخص و ماموریتی معین را سپری نماید سپس می‌میرد تا برانگیخته شود و برای هر عملی که در زندگانی انجام داده مورد محاسبه قرار گیرد بعد هم در ملکوت (بهشت) یا در عذاب جاویدان می‌ماند.

اما تصور کلیسا در مورد اعتقاد ثبات در اجرام آسمانی و موجودات روی زمین و نظامها و اشکال و انواع، چه سیاسی باشد یا اقتصادی و چه اجتماعی، صحیح و آگاهانه نبود و بیشتر آن از جهل شدید به همین سستهای ربانی سرچشمه می‌گرفت علاوه بر علوم کهکشانی که سهم و بهره‌ی اروپا از آن در قرون وسطی بسیار ناچیز بود. این امر هرچه که بود همواره این تفکر (با درست و نادرستش) در طول قرون وسطی رایج بوده است تا اینکه جنبش اروپا با تأثیرپذیری از ارتباط اروپا با مسلمانان آغاز شد، چه ارتباط مسالمت آمیز بوسیله‌ی انتقال علوم و فرهنگ و تمدن مسلمین از اندلس به اروپا از طریق ارسال اروپاییان به آنجا برای فراگیری علم و سپس اقدام آنان برای ترجمه‌ی کتابهای عربی به لاتینی و یونانی، و یا ارتباط و تماس نظامی در جنگهای صلیبی که اروپا ضد مسلمانان در شرق آن را رهبری می‌کرد.

در نتیجه‌ی شرایطی پیچیده که اینجا فرصتی برای تفصیل و توضیح آن نیست^{۲۳} چنین شد که اروپا علوم مسلمانان و تمدن ایشان را اخذ کرد بدون اینکه اسلام را بگیرد، اسلامی که سرچشمه‌ی آن علوم و آن تمدن در حیات مسلمین بود، به همین دلیل نزد اروپا تمدنی مخالف و ضد دین یا حداقل دور از دین ایجاد شد که نمی‌پذیرفت در هیچ یک از امور زندگی به وحی ربّانی رجوع کند و ترجیح می‌داد که به تفکر «انسان» و به شناخت و معرفت بشری مراجعه نماید.^{۲۴}

زمانیکه داروین به نظریه‌ی تکامل فرا می‌خواند فکر اروپایی هنوز برای پذیرش آن با تمام تفصیلهای و القائاتش آماده نشده بود بویژه که این نظریه از انسان کرامت انسانی او را می‌گیرد و وی را به اصل حیوانی محض بر می‌گرداند و بی‌نظیر بودن او را که به آن افتخار می‌نماید از وی می‌ستانند و او را فقط یکی از موجوداتی می‌گرداند

۲۳- بنگر: "مذاهب فکریه معاصره" فصل "العلمانیة" و همچنین کتاب "العلمانیة" از سفر عبدالرحمن حوالی.

۲۴- این همان منبع "علوم انسانی" در اروپاست، یعنی علوم که به علم بشری و نه وحی ربّانی بر می‌گردد! و این چنین، این علوم از لحظه‌ی اول مخالف با دین سر برآورد.

که تصادفاً روی زمین بوجود آمده است، و با اینکه متکامل است بله! اما با این وجود او یک حیوان است! یا آنچنان که یکی از پیروان داروین او را میمون صاف و براق نامیده است "the hairless ape" یعنی چیزی که جسم او از مو پوشیده نشده است! (بی موس).

ولی با این وجود اروپا در آغاز امر با شک و تردید داروینسم را پذیرفت سپس به تدریج از شک خود کاست تا اینکه در پایان امر به حماسه‌ای خروشان تبدیل شد که مطلقاً فرصتی برای ثبات هیچ چیزی باقی نمی‌گذاشت.. نه دین و نه اخلاق و نه سنتها و نه ارزشها و نه افکار، آنچنان که از قبل قانع شده بود که هیچ چیزی در هستی مادی ثباتی ندارد.. نه اجرام آسمانی و نه اجرام فلکی، و نه موجودات زمینی از گیاه گرفته تا حیوانات.. و یا انسان!! در پس این تغییر و دگرگونی که خلال چند دهه انجام گرفت، چند امری موجود بود...

انقلاب فرانسه شرایطی را به لرزه درآورد که قبلاً در اروپا و دیگر کشورهای جهان چند هزار سالی ثابت مانده بود. انقلاب صنعتی هم اوضاعی دیگر را تکان داده بود که این دیگر، از چند هزار سال قبل، از زمانی که مردم کشاورزی را یاد گرفته و با آن امرار معاش کرده ثابت مانده بود، و ناگهان کشاورزی و زراعت چیزی حاشیه‌ای در حیات مردم می‌شود و توجه به سوی تولید صنعتی روزافزون جلب می‌شود و به ناگاه زنی که همواره روزگاران طولانی از حیات بشری در لاک خویش فرو رفته بود و به امور همسر و فرزندان توجه داشت بسوی کار در کارخانه‌ها بیرون می‌رود و بدین خاطر «قضیه‌ای» ایجاد می‌شود که یک قرن کامل بشریت را بخود مشغول می‌دارد.^{۲۵}

در ورای تمام اینها یهودیان در کمین فسادانگیزی بودند که فرصت پیش آمده را غنیمت شمرده تا در زمین فساد نمایند درحالی که از داروینسم و القائنات آن در تخریب تمام ارزشهای ثابت در حیات انسان بهره می‌گرفتند! و نیز از نفرت از کلیسا و طغیان آن برای نابودی هر آنچه مربوط به دین بود بهره می‌گرفتند.^{۲۶}

ما اینجا وارد بررسی علمی داروینسم نمی‌شویم زیرا این کار افراد متخصص است^{۲۷}، اگرچه ما خواننده را به دانشمند پیرو داروین از دانشمندان به اصطلاح داروینسم جدید "Neo. Darwinism" ارجاع می‌دهیم که او "ژولیان هکسلی" است که در کتاب خود "انسان در دنیای جدید Man in the Modern World" گفته که انسان در تمام ساختار و طبیعت خود حتی ساختار بیولوژی بی‌نظیر و منجصر به فرد است، علاوه بر اینکه بی‌نظیر بودن او در ساختار عقلی و روحی‌اش در سایر موجودات همانندی ندارد.^{۲۸}

۲۵- در صورت تمایل در مورد رشد "مسئله ی زن" در اروپا، و آثاری که در جامعه ی اروپایی بوجود آورد به فصل "دور الیهود فی افساد اروپا" در کتاب "مذاهب فکریه معاصره" رجوع کن.

۲۶- همچنین رجوع کن به "مذاهب فکریه معاصره" مقدمه ی اول: "دور الکنیسه" و مقدمه ی دوم: "دور الیهود فی افساد اروپا" از کتاب "مذاهب فکریه معاصره".

۲۷- پیشتر آمد که اشاره نمودیم به اینکه فرضیه‌های داروینی نزد دانشمندان مسلم نیست و دانشمندانی هستند که آنرا کاملاً رد می‌کنند، و دیگران به صورتی غیر از آنچه داروین تصور می‌کرد به آن معتقد هستند، به عنوان مثال بنگر: "مورس بوکای"، "اصل انسان" ترجمه‌ی مکتب التریه الخلیجی.

۲۸- رجوع کن: ژولیان هکسلی، انسان در دنیای جدید، ترجمه‌ی حسن خطاب و مراجعه‌ی دکتر عبدالحلیم منتصر، فصل "نفرد الانسان" چاپ مشروع الالف کتاب، وزارة التعليم العالي، القاهرة، ۱۹۵۶.

اما ما (با وجود وارد نشدن به بررسی علمی نظریه‌ی داروین) می‌گوییم که دانش امروزه نسبت به دوران داروین بسیار پیشرفت کرده است و دانشمندان (بویژه بعد از شکافتن اتم و سپس شکافتن هسته‌ی آن) کشف کرده‌اند که در این هستی با وجود تغییر در انواع و اشکال آن، سنت‌هایی ثابت وجود دارد و این چیز است که نزد داروین کاملاً واضح نبود، زیرا درست است که سنت تکامل را کشف نمود اما سنت‌های ثابتی که تکامل در چارچوب آن انجام می‌شود را کشف نکرد بلکه (از روی جهل و نادانی) گفت که «طبیعت» کورکورانه و بی‌هدف عمل می‌کند!

دانشمندان کشف کرده‌اند که نظم و ترتیبی ثابت در ساختار تمام هستی وجود دارد که در ترکیب اتم در هسته‌هایی مثبت و الکترون‌هایی منفی پدیدار است که با سرعتی مشخص به دور اتم می‌چرخد. و تفاوت میان یک عنصر و عنصری دیگر تفاوتی در این نظم ثابت نیست بلکه تفاوت در تعداد واحدهایی است که اتم هر عنصری از آن تشکیل می‌شود و اینکه تغییرات زیادی وجود دارند که در طی میلیون‌ها سال در هستی انجام گرفته است اما این نظم و ترتیب ثابت، تغییر نکرده است، و همچنین مسیری که این تغییر از حالتی به دیگری و از شکل و صورتی از اشکال ماده به شکلی متفاوت می‌پیماید هم تغییر نکرده است.. و در پس تمام اینها، نیرویی تدبیرگر هست که بر این نظم ثابت و روند تغییر و دگرگونی حاکم می‌باشد!^{۲۹}

زیست‌شناسان از رازهای سلول زنده پرده برداشته‌اند چنانکه آنها را از ثابت بودن سنت‌هایی مطمئن ساخته که بر مکانیسم‌های تغییر در ساختمان سلول حاکم می‌باشد و اینکه این تغییر بی‌هدف و کورکورانه عمل نمی‌کند!^{۳۰} بنابراین این همان شکل صحیحی است که علم به آن رهنمون می‌گردد سنت‌های ثابت و صورتهای متغیر، یا حداقل: صورتهای متغیری که پیرامون محورهایی ثابت می‌چرخد.

اگر داروین به این حقیقت پی می‌برد مسئله حل می‌شد و به یهودیان فرصت نمی‌داد که با داروینیسم در زمین دست به فساد بزنند!^{۳۱}

اما چیزی که عملاً اتفاق افتاد این بود که اندیشه‌ی داروینیسم پیوسته رشد نموده و چارچوب آن توسعه می‌یافت تا اینکه تمام میدانهای بحث و تحقیق را در برگرفت از قبیل بررسی تاریخ و جامعه‌شناسی، و در تفسیر جدلی تاریخ نیز مطرح شد^{۳۲}، همانطور که در جامعه‌شناسی گفته شد: در حیات انسان هیچ چیزی مطلقاً ثابت ندارد و دورکایم^{۳۳} گفت: «گمان می‌شد که دین و ازدواج و خانواده چیزهایی فطری می‌باشند^{۳۴} اما بررسی تاریخ ما را آگاه ساخت که این امر حقیقت ندارد!»^{۳۵}، و گفته شد: بشریت سه دوره را پشت سر گذاشته است: دوران سحر و

۲۹- بنگر به دانشمند آمریکایی Hoking در کتاب A Brief History of Time، چاپ ایالات متحده آمریکا، ناشر بانتام Bantam آوریل ۱۹۸۸.

۳۰- بنگر به موريس بوکای، اصل انسان (قبلاً به آن اشاره شد).

۳۱- در پروتوکل چهارم "پروتوکل‌های حکیمان صهیون" آمده است: ما موفقیت داروین و نیچه را فراهم نموده‌ایم، و تاثیر فکر آن دو در عقاید عوام با اطمینان کامل برای ما واضح است.

۳۲- معروف به نام "تفسیر مادی تاریخ".

۳۳- امیل درکایم: جامعه‌شناس یهودی - ۱۸۵۸/۱۹۱۷م - و از بزرگترین افراد تاثیرگذار در تحقیقات معاصر در جامعه‌شناسی و -متاسفانه- دانشمندیانی از او نقل می‌کنند که "اجتماع نزد ما بی قید و بند است".

۳۴- یعنی چیزهایی که صفت و خصوصیت ثابت دارند.

۳۵- بنگر به درکایم، مقدمه فی علم الاجتماع، ترجمه‌ی دکتر محمود قاسم، چاپ إدارة الترجمة بوزارة التعليم العالي، قاهره ط ۲، ص ۱۷۳. و

جادو سپس دوره‌ی دین، و بعد دوران علم! و آنچنان که جادو جای خود را به دین داد، دین نیز جای خود را به علم داد!

اروپا را با آشفتگی‌های فکری موجود در آن رها می‌کنیم، نخست از دین تحریف شده‌ی کلیسا گرفته تا سرکشی از دین و انتخاب سکولاریسم به عنوان روش و منهجی برای تفکر و زندگانی، و انتشار نادانی تکامل و نادانی بی‌دینی، و نگرستن به هر ثابتی بر این اساس که واپسروی و عقب ماندگی است و به هر متکاملی بر این اساس که پیشرفت و سرفرازی و ترقی است.. همگی را رها می‌کنیم.

تمام اینها را رها کرده و به دنیای اسلام می‌رویم.

تفکر اسلامی ره یافته از کتاب خداوند ﷻ و منور از نور نبوت، در معرض این آشفتگی‌هایی که تفکر اروپایی به آن دچار شد قرار نگرفته است. و در خود همین مسئله که اینجا به بررسی آن می‌پردازیم متفکران مسلمان معتقد نیستند که همه چیز مطلقا ثابت است و اعتقاد هم ندارند که تمام چیزها مطلقا متغیر هستند. بلکه همیشه اعتقاد داشتند که چیزهای ثابت و متغیری بویژه در حیات انسان وجود دارند.

مسئله‌ی اجتهاد در شریعت هم چیزی جز تجسم واقعی این اعتقاد نیست.

بنابراین امور حیات همیشه در حال تغییر است و علماء در چیزهایی اجتهاد می‌کنند که نص و متنی در مورد آن وارد نشده است اما اجتهاد آنان همواره مقید به قواعد و ضوابط ثابتی است و این چیز است که آن را «مقاصد شریعت» می‌نامند.

قبل از اینکه به مسئله‌ی شریعت و مسئله‌ی اجتهاد بپردازیم می‌پرسیم: در ساختار و سرشت انسانی و در حیات بشری ثابت و متغیر چیست؟

آیا صحیح است که انسان ساختار و سرشت ثابتی ندارد بلکه او تنها بازتاب زندگانی مادی می‌باشد که او را احاطه نموده است و بدین دلیل او از زمانی که بر روی زمین زندگی کرده تاکنون تغییری ریشه‌ای و اساسی کرده و در هر دوره‌ای مادی که سپری نموده، سرشت و اصل او به شکلی درآمده که با دوره‌ی پیش از آن کاملا متفاوت است، طوریکه انسان «عصر صنعتی» موجودی کاملا متفاوت از انسان عصر کشاورزی است، علاوه بر آن انسان عصر چوپانی و علاوه بر غارنشینان چنین است؟

"رینه دوبو" در کتاب «انسانیت انسان» می‌گوید:

«انسان کروماگنون (Cro-Magnon) در بیشتر مناطق اروپا در حدود سی هزار سال پیش، قبل از ظهور کشاورزی و زندگی روستایی به مدت طولانی زیسته است. و با اینکه اساسا شکارچی بوده (براساس ظواهر) از لحاظ جسمی و عقلی شبیه ما بوده است، چنانکه وسایل و اسلحه‌ی او با حجم کنونی دستهای ما مناسبت دارد و هنر او در غارهایش احساسات ما را بر می‌انگیزد و توجهی که صرف دفن کردن مردگان خود می‌کرد آشکار می‌سازد که با ما در توجهی که به عاقبت انسان و آخرتش داریم مشترک است و تمام آثار برجای مانده از انسان ماقبل تاریخ شواهد دیگری برای این اندیشه به دست می‌دهد مبنی بر اینکه خاصیت‌های اساسی جنس بشر از عصر سنگی (تا به

حال) تغییر نکرده است».^{۳۶}

ما باید با دقت بنگریم چه چیزی در حیات انسان تغییر کرده است.. انسان در غارها زندگی می کرد سپس کلبه ها را ساخت و بعد خانه ها و قصرها را بنا نمود.. و ممکن است فردا در سیارات دیگر یا در سفینه های فضایی خانه هایی بسازد! انسان خود را با برگ درختان و پر پرندگان می پوشاند سپس لباسهای دستباف را تولید کرد بعد آنرا از ماشین بافندگی ساخت و در ساخت آن مهارت به خرج داد سپس مدلها و رسم و رسوماتی برای آن قرار داد. قبل از اینکه آتش کشف شود غذا را خام می خورد، بعد آن را می پخت، سپس در درست کردن آن مهارت به خرج داد و برای آن وسایل و آداب و رسومی قرار داد. زندگی متکی بر شکار بود سپس انسان با حیوان اهلی خو گرفت و زندگی، چوپانی شد سپس بعد از کشف کشاورزی، زندگی کشاورزی گشت سپس بعد از اختراع ماشین، زندگی صنعتی شد و امکان دارد در آینده به شکل جدیدی غیر از آنچه ذکر شد درآید.

انسان هنگامیکه می خواست از جایی به جای دیگری نقل مکان کند پیاده می رفت یا برخی چوبها را بر بعضی دیگر می گذاشت تا با آنها از آب عبور کند سپس چارپایان باربری و کشتیهای بادبانی را به کار گرفت سپس ماشین و کشتیهای بخاری را اختراع کرد و بعد از آن سوار هواپیما و موشک شد.

انسان، فردی در یک خانواده بود سپس فردی در یک قبیله گشت بعد فردی در یک جامعه شد که از چند قبیله تشکیل می شد و فردی در یک امت شد سپس فردی در جامعه ای بین المللی گشت درحالیکه دور از هم و جدای از یکدیگر بودند و بعد فردی در جامعه ای شد که آنرا «جامعه ای انسانی»^{۳۷} توصیف می کنند که اطراف آن بوسیله ی پیشرفت وسایل ارتباطی به هم نزدیک شده و شبیه به یک دهکده گشته است!

بله .. تمام اشکال حیات او تغییر کرده .. اما در ساختار درونی او چه چیزی تغییر نموده است؟ آیا عشق او برای بقا تغییر یافته؟ و عشق وی برای تداوم از طریق تولید مثل؟ و عشق او برای سازندگی و آبادانی و ایجاد و دگرگونی؟ و عشق وی برای صنعتی کردن مواد خام و بهتر نمودن وسایل و زیباسازی حیات تغییر یافته است؟ و عشق او به تظاهر و اثبات خویشتن؟ و عشق او به مالکیت؟^{۳۸} و عشق وی به خویشتن و درهمین وقت عشق او به پیوند با دیگران تغییر کرده است؟

۳۶- رینیه دوبو، انسانیت انسان، ترجمه ی دکتر نبیل صبحی الطویل، موسسه الرسالة بیروت ط ۱، ۱۹۷۹ ص ۷۱.

۳۷- این جامعه ای که "جامعه ای انسانی" نامیده می شود همان است که در آن زشت ترین انواع کشتار جمعی و انواع تجاوز اتفاق افتاده است، همان که عده ای در آن در رفاه مهلک و عده ای دیگر در فقر مهلک زندگی می کنند. عده ای خوراکی ها را در دریا و رودخانه ها می ریزند یا آن را می سوزانند تا قیمت آنها در بازارهای جهانی کاهش نیابد، و عده ای هم لقمه ی نانی نمی یابند که خود را از هلاک و نابودی حفظ نمایند.

۳۸- کمونیسم ادعایی کلی داشت در اینکه عشق به مالکیت، گرایش فطری نیست بلکه تنها تمایلی شرور است که انسان در خلال تکامل مادی خود بعد از اکتشاف کشاورزی آنرا به دست آورده است و با او در دوران بردگی و فئودالیسم و سرمایه داری همراهی نموده است تا اینکه کمونیسم آمد و انسان را از آن برگرداند و او را از اثرات آن نجات داد! این درحالیست که کمونیسم اخیرا فروپاشید و همراه با آن ادعاهایش نیز از هم فروپاشید!

آیا امیال و آرزوهایش تغییر یافته است؟

خلاصه: آیا گرایشات و تمایلات فطری او تغییر کرده است؟

آیا قبل از تمام اینها، و با تمام اینها این مسئله تغییری کرده که انسان در تمام حالات و دوران و عصرها یکی از این دو است که بین آنها فرقی «اساسی» در تصور و رفتار وجود دارد: یا کافر است و یا مؤمن. یا تابع و پیرو منهج و برنامه‌ی خداوند ﷻ است و یا پیرو منهج شیطان.

﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُّؤْمِنٌ﴾^{۳۹}

«او کسی است که شما را آفریده است (و به شما آزادی و اختیار داده است). گروهی از شما کافر و گروهی از شما مؤمن می‌گردید».

﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعاً * إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً * وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعاً * إِلَّا الْمُصَلِّينَ﴾^{۴۰}

«آدمی کم‌طاقت و ناشکیبا، آفریده شده است * هنگامی که بدی به او رو می‌کند، سخت بی‌تاب و بیقرار می‌گردد * و زمانی که خوبی به او رو می‌کند، سخت (از حسنات و خیرات دست باز می‌دارد و) دریغ می‌ورزد * مگر نمازگزاران».

آیا چیزی حقیقی در درون انسان از داخل تغییر کرده آنگاه که صورتهای حیات وی در طول تاریخ تغییر یافته است؟

در حقیقت فرقی اساسی میان انسان چوپانی و انسان کشاورزی و انسان صنعتی و انسان اتمی نیست! بلکه فرق بین انسان چوپانی مؤمن و کافر، و کشاورزی مؤمن و کافر، و انسان صنعتی مؤمن و کافر، و انسان اتمی مؤمن و کافر است! اما تفاوت‌های جزئی (یا ظاهری) بین چوپانی و کشاورزی و صنعتی، آنچنان که گفتیم فرق و تفاوت‌هایی در شکل و صورت است نه در درون ساختار.

آیا بدین معناست که تا زمانیکه اصل و جوهر تغییر نکرده مطلقاً به شکل و صورت توجه نکنیم؟

کسی این را نمی‌گوید! زیرا گفتن این سخن به معنای لغو و بی اعتبار نمودن تاریخ است. معنایش لغو و بی اثر کردن تمام تلاشهایی است که انسان در آبادانی زمین مبذول داشته است. معنایش لغو و باطل نمودن نقش خلافتی است که انسان به خاطر آن آفریده شده است، خلافتی که به اقتضای این منهج ربّانی، آبادانی زمین را هم شامل می‌شود:

﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾^{۴۱}

«زمانی (را یادآوری کن) که پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی بیافرینم».

﴿هُوَ أَنشَأَكُم مِّنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَ كُمْ فِيهَا﴾^{۴۲}

۳۹- تغابن: ۲

۴۰- معارج: ۱۹-۲۲

۴۱- بقره: ۳۰

۴۲- هود: ۶۱

«او است که شما را از زمین آفریده است و آبادانی آن را به شما واگذار نموده است».

﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذُلُولًا فَأَمْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ﴾^{۴۳}

«او کسی است که زمین را رام شما گردانیده است. در اطراف و جوانب آن راه بروید و از روزی خدا بخورید».

﴿وَسَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِنْهُ﴾^{۴۴}

«و آنچه که در آسمانها و آنچه که در زمین است همه را از ناحیهی خود، مسخر شما ساخته است».

از خلال حرکت انسان در زمین، و ارتباط وی با جهان مادی، و تلاش برای رام گردانیدن انرژیهای آن، زندگی نسل به نسل و دوره به دوره تغییر کرده است. پس اگر این تغییر در شکل و صورت را از دید خویش لغو و باطل گردانیم، درحقیقت همراه آن هدفی اساسی از اهداف وجود بشری را باطل می‌نماییم و موازین در برابر ما دچار اختلال می‌شود. بنابراین در این مسئله که نمی‌توانیم در آن امور ثابت و متغیر را نادیده بگیریم چگونه عمل کنیم؟ اشتباه اندیشه‌ی کلیسا درحقیقت تمرکز بر ثابت تنها، و نادیده گرفتن امور متغیر و توجه نکردن به آن بوده است. و اشتباه اندیشه‌ی تکامل بویژه برگرفته از داروینیسم تمرکز بر متغیر تنها و نادیده انگاشتن ارزشهای ثابت و بی-توجهی به آن است. و درست این است که هیچکدام را نادیده نگیریم زیرا هریک از آندو تاثیرات آشکاری در حیات انسان دارند.

اما پرسشی که مسئله را مشخص می‌کند و کلید آن نیز هست اینکه: کدامیک است که بر دیگری حکم می‌راند؟ آیا متغیر بر ثابت حکم کرده یا ثابت بر متغیر حکم می‌کند؟! اصل و جوهر بر شکل و صورت حکم می‌نماید یا برعکس؟

اگر بگوییم متغیر بر ثابت حکم می‌کند (که صاحبان فکر تکاملی بسیار می‌گویند) محوری را از دست داده‌ایم که شکل و صورت پیرامون آن می‌چرخد.. و به این دلیل شکل و صورت، معیار خود که حرکتش را نظم و دقت می‌بخشد از دست می‌دهد سپس در نهایت هم مفهوم خود را از دست می‌دهد! اما اگر بگوییم که ثابت بر متغیر حکم می‌کند هیچ چیزی نه ثابت و نه متغیر را از دست نداده‌ایم! بلکه تنها حرکت تغییر، سازماندهی می‌شود و از مسیر صحیح خود خارج نمی‌گردد.

این همان حقیقتی است که آسمانها و زمین و انسان با آن آفریده شده است:

﴿وَخَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَلِئَجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴾^{۴۵}

«خداوند آسمانها و زمین را به حق آفریده است، تا هر کسی در برابر کارهایی که انجام می‌دهد سزا و جزا داده شود، و به انسانها هیچ گونه ستمی نگردد».

این همان چیز است که شریعت اسلامی با آن نازل شده تا بر حیات بشریت تا قیامت حکم نماید!

اینجا فرصت نداریم که از مزیت‌های شریعت اسلامی به صورت کلی و از شمولیت آن برای تمام جوانب حیات از

۴۳- ملک: ۱۵

۴۴- جاثیه: ۱۳

۴۵- جاثیه: ۲۲

تبادل و تکامل گرفته تا هماهنگی آن صحبت کنیم چون برای این، فرصت دیگری هست. بلکه ما اینجا به یک نقطه‌ی مشخص که همان مسئله‌ی تکامل در صورتهای حیات و ثبات شریعت است توجه می‌نماییم. و مسئله اینست: شریعتی که چهارده قرن پیش نازل شده چگونه می‌تواند با تغییرات جدید در زندگانی مردم همراهی نماید. قبل از اینکه مسئله را بررسی نمایم فراموش نکنیم که بسیار به یکی از جوانب عقیدتی در این مسئله پردازیم که در این بحث و بررسی با اینکه شایان ذکر است مردم از آن غفلت می‌ورزند.

کسانی که این سوال را می‌پرسند درحقیقت آنان (آگاهانه یا ناآگاهانه) حداقل صفتی از صفات خدا را انکار می‌کنند (اگرچه در واقعیت امر منکر بیش از یک صفت هستند) و منظور صفت علم است گویی آنها تصور می‌کنند که خداوند ﷻ زمانیکه این شریعت را نازل فرموده علم نداشته که امور جدیدی در حیات مردم رخ می‌نماید که با اوضاع و شرایطی که روز نزول شریعت بر آن بودند متفاوت می‌باشد!

آنچنان که درواقع، آنها صفت حکمت را نیز انکار می‌نمایند آنگاه که تصور می‌کنند که خداوند ﷻ شریعتی نازل نموده که جز در محدوده‌ی زمانی مشخصی نمی‌توان آنرا به اجرا درآورد سپس مردم را تا روز قیامت به آن ملزم ساخته است!! این در حالیکه خداوند ﷻ دانا و حکیم است آنچنان که خداوند سبحانه و تعالی خویش را توصیف نموده، اما بیشتر مردم نمی‌دانند.

اکنون به معرفی وسیله‌ای بر می‌گردیم که خداوند با آن این شریعت را تا روز قیامت قابل تطبیق و اجرا قرار داده است و آن را اینگونه قرار داده که توسعه یابد تا ظرفیت و گنجایش امور جدید در زندگی مردم بر روی زمین را داشته باشد.

پیش از هر چیزی می‌گوییم که اموری ثابت در حیات مردم وجود دارند که باید پیوسته ثابت باشند. و این شریعت آنرا ثابت کرده و مانع ایجاد هر تغییری در آن شده است زیرا هر تغییری در آن اختلال و آشفتگی‌هایی در حیات بشری به بار می‌آورد درحالی که در علم خداوند دانا و حکیم از قبل آمده که ثابت، امر واجب در این امور است بنابراین امر استوار خود برای تغییرناپذیری آنها را نازل فرمود.

سبب ثبات در این امور و لزوم ثابت ماندن احکام ویژه‌ی آنها، اینست که متعلق به حقایقی ثابت و تغییرناپذیر است که اگر تغییر یابد امور را فاسد می‌کند.

اولین مورد این امور درواقع لزوم عبادت خداوند یکتا و بدون شریک است.

این درحالیکه که تکامل‌گرایان این مسئله را بر خط متغیر قرار دادند و همانطور که پیشتر اشاره کردیم ادعا کردند که بشریت سه دوران را پشت سر گذاشته است: جادو، دین و علم، و همان‌گونه که سحر و جادو جای خود را به دین داد، این چنین دین نیز جای خود را به علم داد و باید هم انجام می‌پذیرفت!

در آن حال که پیروان اندیشه‌ی تکامل این را می‌گویند خداوند ﷻ از باب ملزم گردانیدن همیشگی می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾^{۴۶}

«ای مردم! خدای خود را پرستید، آن که شما را و کسانی را آفریده است که پیش از شما بوده‌اند، تا (خود را) بدین وسیله پاک سازید و) راه پرهیزگاری گیرید».

﴿وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا﴾^{۴۷}

«تنها) خدا را عبادت کنید و (بس. و هیچ کس و) هیچ چیزی را شریک او مکنید».

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾^{۴۸}

«بیگمان خداوند شرک و ورزیدن به خود را (از کسی) نمی آمرزد و پائین تر از آن را از هرکس که بخواهد (و) صلاح بداند) می بخشد».

﴿إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنْكُمْ وَلَا يَرْضَىٰ لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ وَإِنْ تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ﴾^{۴۹}

«اگر کافر گردید، خدا بی نیاز از (ایمان و عبادت) شما است، و لیکن کفر را از بندگان خود نمی پسندد، و اگر (با) انجام عبادت و طاعت خدا را) سپاسگزاری کنید از این کارتان خوشنود می گردد».

پُر واضح است که این قضیه‌ای ثابت است چرا که قضیه‌ی الوهیت و حق آن بر بندگان است. خداوند سبحانه و تعالی همیشگی و تغییرناپذیر است و اینکه بندگان همگی آفریده‌ی او می‌باشند حقیقتی تغییرناپذیر است پس به موجب آن، امری ثابت شکل گرفته که لزوم عبادت بندگان برای پروردگار و آفریدگار بندگان است:

﴿أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ﴾^{۵۰}

«آگاه باشید که تنها او می آفریند و تنها او فرمان می دهد».

﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ﴾^{۵۱}

«ای انسان!) پروردگارت فرمان داده است که جز او را نپرستید».

بلکه پیروان نظریه‌ی تکامل نیاز داشتند که ثابت بودن این حقیقت را تکان داده و آنرا بر خط متغیر قرار دهند به همین خاطر دروغ «علمی» بزرگی گفتند و برای آن یک دلیل هم نیاوردند، یعنی دروغ خودآفرینی (آفرینش ذاتی و خود به خودی) بدون خداوند! و دروغ دیگری که غلو و خرافه بودنش دست کمی از قبلی ندارد دروغ طبیعت آفریننده است، که همه چیز را می آفریند و توان و قدرت آفرینش آن حد و اندازه‌ای ندارد!^{۵۲} مسئله‌ی ثابت دوم که از مسئله‌ی اول سرچشمه گرفته و نتیجه‌ی آن است لزوم حکم کردن به چیز است که خداوند نازل نموده است:

۴۷- نساء: ۳۶

۴۸- نساء: ۱۱۶

۴۹- زمر: ۷

۵۰- اعراف: ۵۴

۵۱- اِسراء: ۲۳

۵۲- به سخن قبلی داروین رجوع کن.

﴿وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾^{۵۴}

«هرکس به آن چیزی حکم نکند که خداوند نازل کرده است او و امثال او بیگمان کافرنند».

دلیل و برهان تکامل گرایان یا یکی از دلایل آنها در کنار گذاشتن شریعت ربّانی و جایگزینی حکم انسانها به جای آن اینست که انسان مراحل آغازین و جوانی را پشت سر گذاشته و دیگر نیازی به ولایت و قیمومیت خداوند ندارد!

انسان نمی تواند خود را از مغرور شدن به این انسانی منع کند که مرحله ی ابتدایی و جوانی را پشت سر گذاشته و دیگر نیازی به ولایت خداوند ﷺ ندارد، این درحالیست که او از یک گمراهی بسوی گمراهی دیگری دست و پا می زند، و برخی در گمراهی فردی لجام گسیخته ای زندگی به سر می برند که اجتماع را از هم می پاشد و بعضی در گمراهی جمعی لجام گسیخته ای زندگی می نمایند که ساختار فرد را نیست و نابود می کند!

بعضی در مالکیت فردی «آزاد!» هستند که هیچ قید و بندی ندارد و چند هزار نفر را بدانجا می رساند که میلیونها نفر را به بردگی بکشند و بعضی در مالکیت باطل فردی هستند که جمعی از مردم را تبدیل به بنده و برده ی حکومت می گرداند طوری که چند هزار نفر، مستبدانه و خودسرانه در زندگی میلیونها نفر حکم می کنند! به راستی که پشت سر گذاشتن مراحل ابتدایی و جوانی انسان و بی نیازی او به ولایت خداوند ریشخندی بزرگ است!

﴿كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظٍ﴾ * أَنْ رَأَاهُ اسْتَغْنَى *^{۵۵}

«قطعاً (اغلب) انسانها سرکشی و تمرد می آغازند * اگر خود را دارا و بی نیاز ببینند».

زمانیکه شریعت اساساً الزام آور باشد^{۵۶}، در داخل این شریعت احکامی ثابت و تغییرناپذیر هستند و احکامی عمومی نیز وجود دارند که به خودی خود ثابت هستند ولی می پذیرد که متغیّراتی تحت آن درآید. از میان امور ثابتی که تغییرناپذیر بوده و متغیّراتی تحت آن در نمی آید، تمام احکام عبادات و حدود و روابط دو جنس زن و مرد (از قبیل روابط خانواده، ازدواج، طلاق، وارث و میراث و...) می باشد. اما احکام عبادات، ثبات آن ناشی از این است که خداوند سبحانه و تعالی همان کسیست که برای انسان مقرر فرموده چگونه پروردگار خود را عبادت نماید و اینکه پیامبر ﷺ هرآنچه بر مردم واجب و برایشان جایز بوده که خداوند ﷻ را با آن عبادت کنند به آنها یاد داده است، سپس فرموده:

"مَنْ أَحْدَثَ فِي أَمْرِنَا هَذَا مَا لَيْسَ فِيهِ فَهُوَ رَدٌّ"^{۵۷}

«هرکس در امر (دین) ما چیزی پدید آورد که از آن نیست، آن چیز مردود است».

۵۳- مائده: ۴۴

۵۴- در مبحث نخست از مسئله ی ارتباط شریعت با عقیده سخن گفتیم.

۵۵- علق: ۶-۷

۵۶- در مبحث دوم به طور مفصل از مسئله ی الزام سخن گفتیم.

۵۷- صحیح بخاری و مسلم

پس عبادتها بوسیله‌ی آنچه خداوند ﷻ تعیین نموده و آنچه پیامبر ﷺ بیان داشته مشخص شده است و دیگر کسی نمی‌تواند از نزد خود بر آن بیافزاید یا براساس هوی و هوس خویش از آن بکاهد.

اما حدود، در مبحث بعدی درباره‌ی ارتباط آن با «تمدن» و رابطه‌ی تمدن با آن سخن خواهیم گفت زیرا که حدود از منابع شبهه‌انگیز نزد «روشنفکران» دنباله‌رو غرب است.

ولی ما اینجا خاطرنشان می‌کنیم که اروپای «متکامل» مسئله‌ی جرم و جنایت و مجازات را همزمان و به دلایل زیادی بر خط متغیر قرار داده است.

از آن دلایل اینکه اروپای مسیحی هرگز این حدود را با وجود نمونه‌های آن در تورات و پابندی تئوری آنان به شریعت تورات جز آنچه که قبلاً برایشان حرام بود و مسیح برای آنان حلال کرده به عنوان یک شریعت آسمانی تطبیق و اجرا نکرده است:

﴿وَمُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَ لِأَحْلِلَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ وَ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا﴾^{۵۸}

«و (من پیغمبری ام که) تصدیق‌کننده‌ی آن چیزی هستم که پیش از من از تورات بوده است و (آمده‌ام) تا پاره‌ای از چیزهایی را که (بر اثر ستم و گناه) بر شما حرام شده است (به عنوان تخفیفی از سوی خدا) برایتان حلال کنم، و نشانه‌ای (به دنبال نشانه‌ای) را برایتان آورده‌ام؛ بنابراین از خدا بترسید و از من اطاعت کنید».

﴿وَ قَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَارِهِم بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَ آتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ فِيهِ هُدًى وَ نُورٌ وَ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَ هُدًى وَ مَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ * وَ لِيَحْكُمَ أَهْلُ الْإِنْجِيلِ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فِيهِ وَ مَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾^{۵۹}

«و به دنبال آنان (یعنی پیغمبران پیشین) عیسی پسر مریم را بر راه و روش ایشان فرستادیم که تصدیق‌کننده‌ی توراتی بود که پیش از او فرستاده شده بود و برای او انجیل نازل کردیم که در آن رهنمودی (به سوی حق) و نوری (زداینده‌ی تاریکیهای جهل و نادانی، و پرتوانداز بر احکام الهی) بود، و تورات را تصدیق می‌کرد که پیش از آن نازل شده بود و برای پرهیزگاران راهنما و پنددهنده بود * (ما پس از نزول انجیل بر عیسی، به طرفداران او دستور دادیم که) باید پیروان انجیل به چیزی (از احکام) حکم کنند که خدا در انجیل نازل کرده است و کسی که بداند چه خداوند نازل کرده است حکم نکند، او و امثال او متمرّد (از شریعت خدا) هستند».

ولی قرار داشتن مسیحیان مستضعف زیر چکمه‌ی ظلم امپراتوری روم در سه قرن نخست، تطبیق شریعت ربّانی را برای آنها فراهم نساخت سپس شریعت، اخلاقی شد که افراد پرهیزکار را مقید به عبادت خداوند ﷻ می‌نمود نه احکامی که حکومت آنرا به اجرا در بیاورد.

زمانیکه دین مسیحیت به خاطر ایمان آوردن قسطنطین به آن (یا به دلایل سیاسی وانمود به ایمان آوردن به آن می‌کرد) قدرت گرفت و در سال ۳۲۵ م آن را به عنوان دین رسمی امپراتوری روم اعلام کرد پاپها در اوج اقتدار خود در واجب گردانیدن شریعت ربّانی بر پادشاهان و امپراتوران تلاشی نکردند بلکه برای مطیع نمودن آنها تحت

۵۸- آل عمران: ۵۰

۵۹- مائده: ۴۶-۴۷

نفوذ شخصی خویش کوشیدند و تنها قانون رومی که اصلی عجیب داشت بر این دین اجرا می شد یعنی این اصل: "أَدِّ مَا لِقَيْصَرٍ لِقَيْصَرٍ وَمَا لِلَّهِ لِلَّهِ!" «کار قیصر (سزار) را به قیصر و کار خدا را به خدا واگذار کن».

بدین صورت الوهیت دو پاره شد: پاره‌ای در شعائر و عبادت و تقوای دلها برای خداوند، و پاره‌ای در حکومت واقعی موجود در زندگی مردم برای سزار!

﴿وَقَالَ اللَّهُ لَا تَتَّخِذُوا إِلَهَيْنِ اثْنَيْنِ إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ﴾^{۶۰}

«و خداوند گفته است که دو معبود دو گانه برای خود برنگزینید، بلکه خدا معبود یگانه‌ای است».

به این دلیل اروپا حتی در دوران تدین خود همواره به شریعت بر این اساس می‌نگریست که اخلاقیات و نیز احکامی واجب الاجرا است. بنابراین زمانیکه جنبش مخالفت با دین یا جدایی دین در اروپا آغاز شد وزن شریعت به شکلی روبه افزایش در حس آن سبک شد.. تا آنگاه که نادانی تکامل از راه رسید و تمام احترام و ارج شریعت در حس آنان کاملاً از بین رفت و بر انتقاد و محکوم کردن دین جرأت یافتند چرا که شریعت را از میراث واپس-گرایی و ارتجاعی بشمار می‌آوردند که می‌بایست تکامل آنرا نابود گرداند و چیز «جدیدی» جایگزین آن نماید که پیش از هر چیزی به خاطر تازگی اش معتبر باشد...

و فرقی نمی‌کرد که آن چیز ذاتا شایان اعتبار باشد یا نباشد! و چیز «جدیدی» که اروپا به آن مبتلا شد علم روانکاوی بود^{۶۱} یا درحقیقت «علم توجیه جنایت» و نگرستن به مجرم بر این اساس که او قربانی جنایت است و زبیده نمی‌باشد که مجازات گردد. ما اینجا فهم غرب در مورد جرم و جنایت را بررسی نمی‌کنیم^{۶۲}، بلکه در این مبحث همانطور که پیشتر آوردیم به یک نقطه‌ی مشخص که مسئله‌ی تکامل است می‌پردازیم. فقط می‌گوییم اروپا زمانیکه مسئله‌ی جرم و جنایت و مجازات را بر خط متغیر گذاشت و برای خود به لزوم تغییر احکام شریعت ربّانی در این مورد و جایگزینی دین با قوانین مقررات بشری حکم داد^{۶۳}، همانگونه که تمام مردم می‌دانند با وجود تمام دوراندیشی‌هایی که حکومت‌های غرب اتخاذ می‌کرد و با وجود تمام بررسی‌های تربیتی و روانی و اجتماعی و قانونی و رسانه‌ای و غیره، که این حکومتها در دوره‌های متوالی به آن عمل می‌نمود دچار طوفانی از جرم و جنایت شد که کماکان رو به افزایش است! آنچه که عیان است چه حاجت به بیان است!

از روشن‌ترین چیزهایی که واقعیت شاهد آن می‌باشد (از آنچه گزارشات خود آنها بیان می‌دارد) چیزیست که چند سال قبل اتفاق افتاد و تمام روزنامه‌های دنیا در آن وقت به آن اشاره نمودند، اینگونه که نیروگاه‌های برق نیویورک یک بار برای بیست و پنج ساعت متوالی، یعنی یک شبانه روز کامل (به اضافه‌ی یک ساعت!) از کار افتاد، اما در نیویورک در همین یک شب به خاطر تاریکی، جرم و جنایاتی معادل یک سال کامل انجام پذیرفت!!

۶۰- نحل: ۵۱

۶۱- موسسه‌ی هوفروید که یهودی بود و از خطرناک‌ترین چیزهایی که روانکاوی بر روش فروید به بار آورد حذف مسئولیت انسان از کارهایش بر این اساس بود که واکنشهایی اجباری از حالتهای بیماری و عقده‌های روانی است درحالی که چنانکه آشکار است این امر، اصلی ویرانگر برای اخلاق می‌باشد.

۶۲- در مبحث بعدی به طور مفصل به این مسئله خواهیم پرداخت.

۶۳- همانطور که قبلاً گفتیم شریعت در اروپا بصورت واقعی تطبیق نشد اما با این وجود ارج و احترامی "ظاهری" در حس مردم داشت.

اما روابط دو جنس (زن و مرد)، شریعت احکام آنرا ثابت کرده زیرا که قائم بر امور ثابتی است که تغییرناپذیر می‌باشد:

مرد از یک طرف، و زن از طرف دیگر، و ارتباط تمایل متقابل میان این دو جنس از جهت سوم. حال چه چیزی می‌تواند در این امور ثابت تغییر کند؟!

تا زمانی که مرد مرد، و زن زن باشد و تا زمانی که رابطه‌ی بین آندو ارتباط کشش و تمایل باشد پس باید ملاقات انجام گیرد. و این دیدار و ملاقات تنها دو صورت دارد: شکل و صورتی منظم، که برای این ملاقات هدف یا اهدافی مشخص، و قواعدی معین و نتایج «انسانی» مترتب بر آن قرار می‌دهد، و یا صورتی نامنظم و بدون هدف و نتایج است.

روابط دو جنس زن و مرد در غرب آنگاه که اروپا پایبند آداب دین خود بود، بوسیله‌ی قواعد و ضوابط ثابت دین دارای نظم بوده است.^{۶۴} اما زمانی که بر دین شورید و از آن سرپیچی کرد مشاهده نمود که این روابط از خط ثابت به خط متغیر انتقال یافته است .. بنابراین نتیجه چه بود؟

نتیجه همین آشوب جنسی و بی بند وباری اخلاقی و جنایتهای انتشار یافته‌ی جنسی با وجود این لا ابالی گری یا (به طور دقیق تر) به دلیل این بی بند وباری است که امروزه در غرب و در دنیایی که غرب بر آن تسلط یافته مشاهده می‌نماییم:

آنچه واقعیت شاهد آن می‌باشد نیازی به بیان ندارد!

انسان از زمانی که خداوند او را آفریده «انسان» است! نه حیوانی متکامل آنچنان که داروینسم قدیم بدون هیچ دلیل علمی ادعا کرده بود^{۶۵}، و انسان در حیات خود اهدافی دارد که غیر از اهداف حیوان است و همچنین رفتاری دارد که غیر از رفتار حیوان است.

﴿إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّن طِينٍ * فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾^{۶۶}

«وقتی (این گفتگو در عالم بالا در گرفت) که پروردگارت به فرشتگان گفت: من انسانی را از گل می‌آفرینم * هنگامی که آن را سر و سامان دادم و آراسته و پیراسته کردم و از جان متعلق به خود در او دمیدم، در برابرش سجده (ی بزرگداشت و درود) ببرید».

روابط جنسی بعنوان امری اساسی در زندگی انسان دارای هدف و غایتی «انسانی» و همچنین قواعدی «انسانی» است.

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً﴾^{۶۷}

«و یکی از نشانه‌های (دال بر قدرت و عظمت) خدا این است که از جنس خودتان همسرانی را برای شما آفرید تا

۶۴- در حقیقت اروپا در مورد این روابط با تاثیر رهبانیتی که مسیحیان بدون تکلیف و امر خداوند آنرا اختراع نمودند متعصب و خودرأی بوده است: [الحدید: من الآية ۲۷]

۶۵- پیشتر اشاره شد به اینکه داروینسم جدید با وجود اعتقاد خود به اصل تکامل به بی نظیر بودن انسان اعتراف می‌کند.

۶۶- ص: ۷۱-۷۲

۶۷- روم: ۲۱

در کنار آنان (در پرتو جاذبه و کشش قلبی) بیارامید، و در میان شما و ایشان مهر و محبت انداخت.

اما شهوت جسم از ویژگیهای حیوان بوده در حالی که سکونت و آرامش و عشق و محبت و مهربانی از ویژگیهای انسان است.

در علم خداوند دانا و حکیم برای اینکه شهوت جسم حیوانی به سکونت و آرامش و عشق و مهربانی تبدیل شود می بایست ضوابط و قواعدی انسانی داشته باشد و نتایجی بر آن مترتب گردد، بنابراین برای آن حدب و مرزی مشخص نموده، و فرموده است:

﴿تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرُبُوهَا...﴾^{۶۸}

و در داخل این حدود، که خداوند با علم و حکمت خویش آنرا مشخص نموده، آرامش جسم و روح محقق می شود و مسکنی امن ایجاد می شود که نسل جدید در آن پرورش می یابد تا زمین را آباد گرداند و با مقید کردن مرز جرم و جنایت و تامین امنیت جان و ناموس مردم، آرامش جامعه را تحقق بخشد همانگونه که نظافت شایسته بوسیله ی انسان محقق می شود.

شریعت آسمانی این حدود را ثابت کرده است زیرا که تنها راه تحقق این اهداف است و چون هر زمان که در طول تاریخ با آن مخالفت شده آشفته گی و هرج و مرج به وجود آمده است طوریکه امروزه نمونه هایی از آن را مشاهده می نمایم.

چنان که شریعت راه ملاقات بین دو جنس زن و مرد را ثابت کرده آن را در ازدواج بدون زنا و دوست گرفتن مشخص نموده است^{۶۹}:

﴿الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ وَ طَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ وَ طَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ وَ الْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ الْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ وَ لَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ وَ مَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾^{۷۰}

«امروزه (با نزول این آیه) برای شما همه چیزهای پاکیزه (طبع سالم پسند) حلال گردید، و (ذبائح و) خوراک اهل کتاب (جز آنچه با آیات دیگر تحریم شده است) برای شما حلال است و خوراک شما برای آنان حلال است، و (ازدواج با) زنان پاکدامن مؤمن و زنان پاکدامن اهل کتاب پیش از شما، حلال است، هرگاه که مهریه ی آنان را بپردازید و قصد ازدواج داشته باشید و منظورتان زناکاری یا انتخاب دوست نباشد. هر کس که انکار کند آنچه را که باید بدان ایمان داشته باشد (از جمله ایمان به احکام حلال و حرام برخی از خوراکیها و ازدواجهای مذکور در اینجا) اعمال او باطل و بی فایده می گردد و در آخرت از زمره ی زیانکاران خواهد بود».

می گویم: همانطور که شریعت راه ملاقات میان دو جنس را ثابت نموده به همان گونه نیز هر آنچه که مترتب بر این

۶۸- بقره: ۱۸۷. "این حدود خداوند است به آن نزدیک نشوید".

۶۹- مسافحه در حقیقت فاحشگی است و دو ست گرفتن نوعی خاص از فاحشگی است که جاهلیت معا صر آنرا به نام "دو ستی" می گیرد.

Girl Friend و Boy Friend.

۷۰- مائده: ۵.

رابطه می‌باشد را مشخص کرده است و آنچه در درون آن بوسیله‌ی احکام ثابت واقع می‌شود غیرقابل تغییر است چرا که متمرکز بر امور ثابت و تغییرناپذیر می‌باشد.

از جمله چیزهایی که جاهلیت معاصر با تاثیر «مسئله‌ی زن» و خواهان برابری کامل زن با مرد در همه چیز با آن به مجادله و اختلاف بر می‌خیزد مسئله‌ی سرپرستی و مسئله‌ی ارث و میراث است و جاهلیت معاصر به بهانه‌ی تکاملی که در برگیرنده‌ی همه چیز در حیات می‌شود به قرارداد این دو مسئله بر خط متغیر فرا می‌خواند!

اما در مسئله‌ی سرپرستی و قیم بودن، زن بالغی که جاهلیت نوین سعی در پرورش او به دلخواه خود دارد که آموخته و کار کرده و مشغول کارهای عمومی شده است ولی با وجود این نتوانسته که سرشت عاطفه‌ای خود که خداوند جل جلاله او را برای برآوردن خواسته‌های کودکان بر آن آفریده تغییر دهد، و خداوند داناتر و حکیم‌تر از این است که دو جنس مشابه هم را بیافریند سپس در وظیفه و ساختار جسمی و حیاتی بین آن‌دو تفاوت بگذارد! بلکه حکمت خداوند سبحان آنگاه که برای هریک از دو جنس وظیفه‌ای مشخص کرده اقتضا نموده که به هر یک از آن دو ویژگی‌هایی اساسی و روحی اختصاص دهد که با وظیفه‌ی وی مناسب می‌باشد، و وجود یک زن با نام «زن آهین» یا نقره‌ای یا مسی میان میلیون‌ها زن شایان توجه نیست!

بنابراین احکام به عموم مربوط می‌شود نه به حالت‌های نادری که بر آن قیاس نمی‌شود! ^{۷۱} و قضیه‌ی سرپرستی بخشی از مسئله‌ی ساختار جسمی و حیاتی و روحی است که اگر تغییر کند سرشت و فطرت را فاسد می‌نماید و زمانیکه سرشت را فاسد کند فساد در زمین عام و فراگیر می‌شود.

اما مسئله‌ی ارث نیز از تقسیم وظایف و مسئولیت‌ها نشأت می‌گیرد.

مرد درحقیقت متعهد انفاق و بخشش است (به صورت اجباری و نه دلخواه) درحالی که زن مسئول انفاق کردن نیست، پس اگر زن به میل خود برای این کار داوطلب شد، در این صورت نیز تعهد و تکلیفی دارای تبعات نمی‌گردد.

گروهی که خداوند جل جلاله او را مسئول و مکلف به انفاق نموده دو سهم به وی داده اما گروهی که به انفاق مکلف نشده، خداوند یک سهم به وی داده است سپس فرموده:

﴿وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ ۚ لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ ۚ وَاسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ ۚ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا ۝۷۲﴾

«آرزوی چیزی نکنید که خداوند برخی از شما را با (اعطای) آن بر برخی دیگر برتری داده است (و مردان را در بعضی از چیزها بر زنان و برعکس فضیلت داده است). مردان نصیبی دارند از آنچه فراچنگ می‌آورند و زنان (هم) نصیبی دارند از آنچه به دست می‌آورند (و هر یک از زنان و مردان دارای سرشتی و حقوقی فراخور حال خود می‌باشند) و از خدا طلب فضل او کنید. بیگمان خداوند (کاملاً) آگاه از هر چیزی بوده (و به هر نوعی، چیزی بخشیده است که شایسته‌اش بوده است)».

۷۱- رجوع کن به "الکس کارل"، انسان موجود ناشناخته، ترجمه‌ی شفیق أسعد، بیروت، ط ۳، بویژه ص ۱۰۸ آنجا که می‌گوید: "هر سلولی

در جنس زن دارای اثر جنس خود است".

از فضل خداوند ﷻ بر بندگان این است که مردم را براساس مقدار دارایی‌شان و به اندازه‌ی وظایف آنان در حیات دنیا وارد بهشت نمی‌نماید بلکه به اندازه‌ی طاعات و خشوعی که با آن او را عبادت می‌نمایند مردم را وارد بهشت می‌نماید.

این اموریست که شریعت احکام آنرا ثابت گردانده و آنرا تغییرناپذیر قرار داده است و متغیّراتی هم تحت آن داخل نمی‌شود زیرا تغییر در آن مفاسدی بوجود می‌آورد که برخی از آثار آن را در واقعیت دنیای معاصر مشاهده می‌نماییم، چیزهایی که قابل مشاهده و مشهور است.

اما امور بسیار دیگری وجود دارند که خداوند ﷻ می‌داند که تغییر پیدا می‌کنند و نمی‌خواهد آنها را بر حالت مشخصی یعنی همان حالت آنها در زمان نزول این شریعت مبارک، متوقف نماید.

برخلاف آنچه اهل جدال و نزاع، آگاهانه یا نا آگاهانه تصور می‌نمایند از علم و حکمت خداوند پنهان نمی‌باشد که حرکت انسان در زمین و ارتباط همیشگی وی با جهان مادی و تلاش او در مسخر گردانیدن انرژی‌های آن و صنعتی نمودن مواد خام آن و بهتر نمودن ابزارهایش و زیباسازی وسایل زندگی خود، او را به سوی ایجاد تغییراتی مداوم در صورتهای حیاتش در جوانب سیاسی و اجتماعی و اقتصادی می‌کشاند.

خداوند تنها کسیست که انسان را آفریده و نیروها و تمایلاتی برای وی به ودیعه گذاشته و بدین وسیله، او را برای آبادانی زمین و اقدام به نقش جانشینی در آن آماده نموده است:

﴿هُوَ أَنشَأَكُم مِّنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا﴾^{۷۳}

«او است که شما را از زمین آفریده است و آبادانی آن را به شما واگذار نموده است».

خداوند ﷻ برای انسان می‌خواهد که حیات او سومند، روبه رشد و مبارک باشد:

﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذَلُولًا فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِن رِّزْقِهِ﴾^{۷۴}

«او کسی است که زمین را رام شما گردانیده است. در اطراف و جوانب آن راه بروید، و از روزی خدا بخورید و زنده شدن دوباره به سوی او است».

﴿وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ مِّنْ فَوْقِهَا وَبَارَكَ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتًا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سَوَاءً لِّلسَّائِلِينَ﴾^{۷۵}

«او در زمین بر فراز آن کوههای استواری قرار داد و خیرات و برکات زیادی در آن آفرید و موادّ غذائی (مختلف ساکنان) زمین را به اندازه‌ی لازم مقدّر و مشخص کرد. اینها همه (اعمّ از خلق زمین و ایجاد کوهها و تقدیر اقوات) روی هم در چهار روز کامل به پایان آمد، بدان گونه که نیاز نیازمندان و روزی روزی خواهان را برآورده کند (و) کمترین کم و زیادی در آن نباشد».

از آنجا که این امر پیشتر در علم خداوند و حکمت او آمده است و همچنین در علم و حکمت خداوند از قبل آمده

۷۳- هود: ۶۱

۷۴- ملک: ۱۵

۷۵- فصلت: ۱۰

که او رسالت پایانی خود را بر خاتم پیامبران نازل خواهد کرد و هرگز بعد از او پیامبری نخواهد فرستاد و انسانها را مکلف به برپایی این شریعت (بعد از تکمیل آن^{۷۶}) تا قیامت خواهد نمود، بنابراین حکمت خداوند سبحان اقتضا کرده که در این امور متغیر، اصول و قواعدی ثابت نازل شود که گنجایش صورتهای متغیر را داشته باشد و در همین وقت حرکت آن را نظم و دقت ببخشد.

شکل و صورتهای سیاست با تغییر حجم حکومت و شیوهی ادارهی آن تغییر می یابد، و وضعیت فرد از فرد بودن در قبیله ای به فرد بودن در یک امت تغییر پیدا کرده و میزان استقلال او با فردگرایی اش و ادامه ی حیات وی از طریق آن و ارزشهای فراوان و نزدیک به هم دیگری تغییر یافته است...

به همین دلیل شکل و صورت حکم و ترکیبات آن تغییر می یابد ولی اصول و قواعد ثابتی که بر «سیاست شرعی» حکم می نماید تغییر پیدا نمی کند: حاکم گردانیدن شریعت خداوند ﷻ، و بیعت و شوری، و سمع و طاعت رعیت (توده ی مردم) از ولی امر (زامدار) در حدود اطاعت زمامدار از خداوند و پیامبرش، نصیحت او از جانب رعیت به خاطر عمل به واجب امر به معروف و نهی از منکر در حد و مرز معین آیات قرآنی و احادیث نبوی تغییر پیدا نمی کند:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾^{۷۷}

«ای کسانی که ایمان آورده اید! از خدا (با پیروی از قرآن) و از پیغمبر (خدا با تمسک به سنت او) اطاعت کنید، و از کارداران و فرماندهان مسلمان خود فرمانبرداری نمائید (مادام که دادگر و حَقّگرا بوده و مجری احکام شریعت اسلام باشند) و اگر در چیزی اختلاف داشتید آن را به خدا (با عرضهی به قرآن) و پیغمبر او (با رجوع به سنت نبوی) برگردانید (تا در پرتو قرآن و سنت، حکم آن را بدانید چرا که خدا قرآن را نازل و پیغمبر آن را بیان داشته است. باید چنین عمل کنید) اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید. این کار (یعنی رجوع به قرآن و سنت) برای شما بهتر و خوش فرجام تر است».

"الدين النصيحة. قلنا: لمن يا رسول الله؟ قال: لله ولكتابه ولرسوله ولأئمة المسلمين وعامتهم".^{۷۸}

«دین نصیحت و خیراندیشی است. گفتیم: برای چه کسی ای رسول خدا؟ فرمودند: برای خدا و کتاب او و پیامبرش و پیشوایان مسلمانان و عوام آنها».

"إنه كان لكل نبي كان قبلي حواريون يهتدون بهديه ويأترون بأمره، ثم إنه تخلف من بعد ذلك خلوف، يقولون ما لا يفعلون ويفعلون ما لا يؤمرون. فمن جاهدكم بیده فهو مؤمن. ومن جاهدكم بلسانه فهو مؤمن. ومن جاهدكم بقلبه فهو مؤمن. وليس وراء ذلك من الإيمان حبة خردل".^{۷۹}

«هر پیامبری قبل از من دوستانی داشته است که از هدایت او پیروی می کردند و به اوامر او اقتدا می نمودند سپس

۷۶- خداوند فرموده است: اليوم أكملت لكم دينكم وأتممت عليكم نعمتي ورضيت لكم الاسلام دينا [مائده: ۳].

۷۷- نساء: ۵۹

۷۸- صحيح مسلم

۷۹- صحيح مسلم

کسانی بعد از آنان جانشین می شدند که به گفته‌ی خود عمل نمی کردند و کاری می کردند که به آن امر نشده بودند، (چنین کسانی در امت من هم خواهند بود) هر کس با دست (عملی) با آنها جهاد و مبارزه کند، مؤمن و هر کس با زبانش (قولی) با آنها مبارزه کند، مؤمن و هر کس در دل خود (قلبی) با آنها مخالفت کند، مؤمن است و ماورای این اندازه‌ی دانه‌ی خردلی ایمان وجود ندارد».

"إِنَّهُ يَكُونُ عَلَيْكُمْ أَمْرًا فَتَعْرِفُونَ مِنْهُمْ وَتَنْكُرُونَ. فَمَنْ أَنْكَرَ فَقَدْ سَلِمَ وَمَنْ كَرِهَ فَقَدْ بَرَّ وَلَكِنْ مَنْ رَضِيَ وَتَابَعَ"^{۸۰}

«همانا امرایی بر شما حاکم خواهند شد که بعضی از کارهای آنها را نیک و موافق شرع و برخی را مخالف آن می بینید، پس هر کس با آن مخالفت و به قدر توانایی خود مبارزه کند (از گناه تأیید ظلم و منکر) سالم می ماند و هر کس که آن را (در دل) ناپسند دانست (ولی توانایی عملی یا قولی برای مبارزه نداشت تنها با همین ناپسند دانستن، وظیفه اش را ادا کرده و) از گناه بری میشود، ولی کسی که به عمل آنان راضی باشد و از آنها پیروی کند، (عاصی و نافرمان و گناهکار است)».

و...^{۸۱}

اما شکل حکم .. و شیوه‌ی شوری .. و تقسیم مسئولیتها میان حاکم و نمایندگان و معاونان وی .. و شیوه‌ی انتصاب حاکم و برکنار کردن او به هنگام نیاز، تمام اینها اموری قابل تغییر هستند که موافق با شرایط و احوال هر امت و هر دورانی تغییر می کند.

شکل و صورت اقتصادی با تغییر ابزارهای تولید و پیشرفت علوم و فناوری و میزان مسخرنمودن انرژیهای جهان مادی توسط انسان بوسیله‌ی ابواب شناخت که خداوند بر روی او می گشاید .. و اعتبارات فراوان دیگر تغییر می یابد. اما اصول و قواعد ثابتی که بر سیاست مال و دارایی حکم می نماید تغییر نمی یابد:

زیرا مال، مال خداوند است و انسانها جانشینان خدا هستند و امر شده اند که در مال و دارایی شریعت خدا را اجرا کنند. و انسان باید منبع مالی خود را پاک و تمیز گرداند طوریکه زورگیری و دزدی و خیانت و ربا و احتکار و خوردن مال کارگر در آن نباشد .. و باید مال را بصورتی پاکیزه خرج و انفاق نماید، طوری که مال را در ولخرجی و تجمل و فخرفروشی و کار حرام خرج نمی کند .. و باید زکات مال خود را پرداخت نماید سپس در راه خدا آن را انفاق کند چرا که هیچ نفسی جز در حدّ توان خود مکلف نمی شود.

اما شکل و صورت عملیات اقتصادی و اوضاع شرکت کنندگان در آن، بر حسب شرایط همیشه در حال تغییر قرار دارد.

شکل و صورت اجتماعی تغییر می کند، اینگونه که جامعه (بصورت) قبیله ای می باشد که وحدت جامعه همان قبیله است و رئیس قبیله در حقیقت وکیل و نماینده و حاکم آن است که دستور او را اطاعت می نمایند، و فرد وجود خود را از طریق قبیله ابراز می دارد، یا جامعه امتی می باشد که ساختارهای قبیله در آن ذوب شده و فرد چنان گشته که بعنوان یک فرد به وجود خود پرداخته و خودش خود را نمایندگی می کند .. و خانه اقدام به تربیت و ارشاد

۸۰- صحیح مسلم

۸۱- به کتابهای سیاست شرعی همچون کتاب ماوردی و دیگران مراجعه کن.

فرد بصورت مستقل می‌نماید یا موسسات دیگری همانند مدرسه و وسایل ارتباطی با آن مشارکت می‌نمایند یا موسسات به نقش بزرگتری می‌پردازند و پیوسته روابط عاطفی‌اش برای خانه باقی می‌ماند .. و خانه، خانواده‌ای بزرگ می‌شود که پدر و مادر و فرزندان و پدربزرگها و نوه‌ها در آن زندگی می‌کنند، یا خانواده‌ای کوچک می‌باشد که به والدین و فرزندان منحصر می‌گردد... إلى آخر ... اما اصول و قواعد ثابت روابط اجتماعی باقی می‌ماند:

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ﴾^{۸۲}

«تنها مومنان برادرند».

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرُ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِنْ نِسَاءٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ﴾^{۸۳}

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! نباید گروهی از مردان شما گروه دیگری را استهزاء کنند شاید آنان بهتر از اینان باشند، و نباید زنانی زنان دیگری را مسخره کنند زیرا چه بسا آنان از اینان خوبتر باشند، و همدیگر را طعنه نزنید و مورد عیبجویی قرار ندهید و یکدیگر را با القاب زشت نخوانید».

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا﴾^{۸۴}

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از بسیاری از گمانها پرهیزید، که برخی از گمانها گناه است، و جاسوسی و پرده دری نکنید، و یکی از دیگری غیبت ننمایید».

﴿وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَ بِذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ وَ الْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْجَارِ الْجُنُبِ وَ الصَّاحِبِ بِالْجَنبِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ وَ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ﴾^{۸۵}

«تنها خدا را عبادت کنید و (بس. و هیچ کس و) هیچ چیزی را شریک او مکنید. و نیکی کنید به پدر و مادر، خویشان، یتیمان، درماندگان و بیچارگان، همسایگان خویشاوند، همسایگان بیگانه، همدمان (در سفر و در حضر، و همراهان و همکاران)، مسافران (نیازمندی که در شهر و مکان معینی اقامت ندارند) و بندگان و کنیزان».

﴿وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَىٰ وَ لَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ﴾^{۸۶}

«در راه نیکی و پرهیزگاری همدیگر را یاری و پشتیبانی نمائید و همدیگر را در راه تجاوز و ستمکاری یاری و پشتیبانی مکنید».

زمانیکه شکل و صورت سیاسی یا اقتصادی یا اجتماعی تغییر می‌نماید، نیاز به احکام جدیدی دارد که از شریعت گرفته شده است و در این صورت وسیله‌ی شرعی، اجتهاد در چیز است که نص و متنی در آن نیست. و اجتهاد،

۸۲- حجرات: ۱۰

۸۳- حجرات: ۱۱

۸۴- حجرات: ۱۲

۸۵- نساء: ۳۶

۸۶- مائده: ۲

امتیاز و مزیت بزرگ این شریعت است که آنرا برای گنجایش امور جدید در زندگانی مردم مناسب قرار می‌دهد و اجتهاد را به کتاب خدا و سنت پیامبرش پیوند داده تا زمانیکه قیامت برپای گردد و چیزی از آن پنهان نماند. اجازه‌ی اجتهاد داده شده، بلکه به آن امر شده است:

﴿فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ﴾^{۸۷}

«ای خردمندان درس عبرت بگیرید».

پیامبر ﷺ از معاذ ﷺ درحالی که او را به طرف یمن می‌فرستاد سؤال فرمود: اگر قضاوتی بر تو عرضه شد چگونه قضاوت می‌کنی؟ گفت: به کتاب خدا قضاوت می‌نمایم. فرمود: اگر در کتاب خداوند نیافتی؟ گفت: به سنت رسول خدا قضاوت می‌کنم. فرمود: اگر در سنت رسول خدا نیافتی؟ گفت: اجتهاد می‌نمایم. پس پیامبر ﷺ به نشانه‌ی موافقت و تایید آنچه گفته بود دستی به سینه‌اش زد.^{۸۸}

اجتهاد شرطهای مشهوری دارد از جمله علم به فقه و اصول و لغت و آگاهی به احوال مردم و توان استنباط و اخلاق پایدار و امانت داری در دین. اما روی هم رفته اجتهاد، وسیله‌ای ربّانی است که خداوند ﷻ این امت را به آن مجهز نموده تا همواره زیر چتر شریعت باشد و از آن خارج نشود و حکم جاهلیت را جایگزین آن نکند و برای اینکه با نظم و انضباط حرکت نماید، بنابراین زمانیکه حرکت حیات ضروری بوده که به پیش برود در جای خود متوقف نمی‌گردد و در حرکت خود منحرف نمی‌شود تا اینکه از مقاصد شریعت خارج نگردد و در زمین فساد به بار نیاورد.

نتیجه‌ی همیشگی اجتهاد: شکل و صورتهای متغیّری که پیرامون محورهای ثابت می‌چرخند. که سنت خداوند در تمام مخلوقات و در حیات انسان اینگونه است. و این شریعت آسمانی به طور یکسان با هستی و حیات و انسان روبرو می‌شود.

﴿كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُوا الْأَلْبَابِ﴾^{۸۹}

«ای محمد! این قرآن کتاب پر خیر و برکتی است و آن را برای تو فرو فرستاده‌ایم تا درباره‌ی آیه‌هایش بیندیشند، و خردمندان پند گیرند».

«وَبَا اللَّهُ تَوْفِيقِ»

۸۷- حشر: ۲

۸۸- ابوداود آنرا روایت نموده است.

۸۹- ص: ۲۹